بسمه‌تعالی شأنه العزیز

شماره فایل 41

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلِله رب‌العالمین و صل‌الله علی سیدنا و نبینا و حبیب‌الهنا ابوالقاسم محمد (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) و صل اللهُ علیه و علی آلِهِ الطاهرین، سِیِّما بقیة الله الاعظم مولانا الحجت ابن الحسن عَجّل الله تعالی فرجه الشریف، و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین إلی قیام یوم الدین.

السلام عَلَی المهدی الذّی وَعَدَالله عَزّوجّل بِهِ الامَمَ اَنْ یَجْمَعَ بِهِ الکلِمَ و یَلَمَّ بِهِ الشعث وَیْمَلاْبِهِ الارضَ قسطاً وعَدْلاً و یُمَکنَّ لَهُ و یَنْجِزُ بِهِ وَعْدَالمومنین.

اعوذبالله مِنَ الشیطان الرجیم اَوَمَنْ کانَ مَیتاً فَاَحیینهُ و جَعَلْنا لَهُ نوراً یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلَهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنها کذلِکَ زُیِّنَ لِلکافرینَ ماکانو یعملون[[1]](#footnote-1).

آیه صدوبیست و دوّم از سوره مبارکه انعام ترجمه آیه شریفه اینکه، آیا کسی که مرده بود به مرگ کفر ما زنده‌اش کرده‌ایم به حیات ایمان وَجَعَلنا لَهُ نوراً یَمْشی بِهِ فِی‌النّاسِ و نوری برای او قرار داده‌ایم که در پرتو آن نور در میان مردم گام برمی‌دارد زندگی می‌کند آیا این آدم «کَمَنْ مَثَلَهُ فِی الظُّلُماتِ» این برابر می‌شود با اون کسی که در ظلمت‌های متراکم، ظلمت کفر، جهل و ضلالت زندگی می‌کند «لَیْسَ بِخارج مِنْها» که نمی‌تواند هم از این ظلمات بیرون بیاید «کذلک زُیِّنَ لِلْکافرین ماکانوا یعملون».

این چنین اعمال بدکفار در نظرشان زیبا جلوه کرده است نکته‌ای که از آیه شریفه استفاده می‌کنیم اینکه حیات معنوی برای انسان حیات ایمانی در نظر قرآن یک مطلب واقعی است یعنی واقعاً زنده است انسان مؤمن به حیات خاصّی که ان حیات را کافر ندارد و کافر در مرگ است و کافر در ظلمت است شخص مؤمن زنده است و در نور زندگی می‌کند این تشبیه نیست مجازگویی نیست تمثیل نیست و گاهی قرآن مثل می‌زند تشبیه می‌کند مثلاً مثل الذّین حُمِّلوا التورات ثم لَمْ یَحْملوها کمَثَلِ الحِمارِ یحمِلُ اسفاراً[[2]](#footnote-2). مثل می‌زند خدا نه اینکه می‌گوید عالم بی‌عمل حمار است اینکه نیست عالم بی‌عمل که حمار نیست مثل او مثل حمار است مثل الذین حُملِّموا الثورات ثم لَمْ یَجْعلِوها کَمَثَلِ الحمار مثلش مثل حمار است نه اینکه خودش حمار است یا فرمود مثل الذین التخذوا من دون اللهِ اولیاءَ کمَثلِ العنکبوتِ اتَّخَذَت بیتاً و انَّ اَوهَنَ البُیُوتِ لَبیتُ العنکبوتِ[[3]](#footnote-3) مردمی که تکیه به غیر خدا زده‌اند تحت ولایت غیرخدا رفته‌اند اینها مثل‌شان مثل عنکبوت است که تکیه بر تار سست تنیده خودش می‌زند نفرموده که مشرکین عنکبوت‌اند! عنکبوت نیستند مثل‌شان مثل عنکبوت است در این گونه مثل‌ها زیاد داریم مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کَمَثَلِ حَبَّةِ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کلِّ سُنْبُلَةٍ[[4]](#footnote-4). کسیکه انفاق در راه خدا می‌کند مثل انفاقش مثل دانه‌ای که در زیرخاک می‌رود و رشد می‌کند و هفتصددانه تحویل می‌دهد نه اینکه انفاق دانه گندم است مثل این انفاق در راه خدا مثل دانه گندمی است که رشد می‌کند اینجا مثل است «وَیْلِکَ الَّا مثال نَضْرِبِها لِلنّاس لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرون»[[5]](#footnote-5) مثل می‌زنیم که مردم به تفکر بیایند در مورد کفر و ایمان، مثل نیست واقعیتی است یعنی واقعاً در نظر قرآن انسان کافر مرده است نه اینکه مثلش مثل میت است .......

فرمود: امواتٌ غَیرُ احیاءٍ[[6]](#footnote-6) اصلاً مرده‌اند زنده نیستند و ما یشعرون ایّانَ یبعثون اصلاً نمی‌فهمند درک ندارند که سرنوشت چی است اینجا نفرموده که مثل کافر، مثل میت است خودش میت است «اموات غیراحیا» با اینکه زنده است یعنی نفس می‌کشد راه می‌رود غذا می‌خورد فکر می‌کند زنده است امّا در عین حال مرده است همین کافر زنده را، چون کافر است قرآن فرمود: مره است امّا از آن طرف انسان با ایمان با اینکه مرده از دنیا رفته ولی زنده است و لاتقولوا لِمن یُقْتَلُ فی سبیل‌الله امواتً[[7]](#footnote-7) آنها که در راه خدا کشته می‌شوند نگویید مرده‌اند، اموات نیستند «احیاءً ولکن لاتشعرون شما درک نمی‌کنید و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتا بل احیاهم عند ربهم یوزقون، فرحین بما اتاهم الله من فضله[[8]](#footnote-8)، خوب می‌بینیم که تعبیر قرآن یک تعبیر قاطعی است و بیان واقعیت می‌کند بیان تشبیهی نیست بیان تمثیل نیست ما اموات غیرُ احیا و اموات. هیچ وقت مرده با زنده برابر نیست و مایستویِ الاعمی و البصیر[[9]](#footnote-9) هیچ وقت نابینا با بینا برابر نیست پس یک منطقی است در قرآن باید ما دست تأمل کنیم که بیان قرآن، بیان واقعیت است عالم کفر و عالم ایمان دو عالم از هم جداست اصولاً نظام آفرینش اینجوریه، نظام آفرینش و نظام خلقت دارای مراتب است درجاتی است که مرتبه پایین فاقد مزیت مرتبه بالا است اصلاً راه ندارد به مرتبه بالا درک نمی‌کند مثلاً جهاد، عالم جهاد به عالم نبات راه ندارد اصلاً سنگ نمی‌فهمد که یک درخت چه خصوصیتی دارد روح نباتی در درخت است آیا جماد می‌فهمد؟ یک قطعه سنگ هیچ می‌فهمد که درخت در چه عالمی است، او عالم نبات است و عالم روییدن است رویش دارد رشد دارد جسم (نامفهوم) نمو دارد تغذیه می‌کند تولیدمثل می‌کند ولی سنگ بی‌خبر از اینها است اصلاً سنگ خبر ندارد، نمو یعنی چه؟ تغذیه یعنی چه تولیدمثل یعنی چه؟ خب درک ندارد نبات هم نسبت به عالم حیوان بی‌خبر است، درخت هم نمی‌فهمد که گوسفند مثلاً چه حالی دارد گوسفند آنچه که درخت دارد سنگ دارد او دارد به‌اضافه حساسیت و حرکت، گوسفند حساس است حرکت می‌کند ولی نبات نمی‌فهمد که حساسیت یعنی چه؟ و حرکت یعنی چه؟ او نمی‌فهمد همین‌طور حیوان نسبت به عالم انسان که بریم باز همینجور است. حیوان هیچ راه به عالم انسان ندارد تا در عالم حیوانیت است نمی‌فهمد انسان یعنی چه؟ انسان با جماد شریک است جسم دارد با درخت شریک است نمو دارد با حیوان شریک است حساسیت دارد حرکت دارد امّا چیزی دارد که حیوان ندارد و اون عقل است تفکر است درک کلیات می‌کند فرمول‌های ریاضی حل می‌کند این به حیوان مربوط نیست، حیوان هیچ راهی ندارد به این مکان، این انسان است وقتی به عالم انسان که رسیدیم عالم عجیبی است عالم انسان خیلی عجیب است دریای بی‌کرانی است نیست که (نامفهوم) فراوان دارد تا آنجا عظیم است که خالقش وقتی که بیان می‌کند قطورات خلقت او را می‌رسد به جایی‌که به خودش تبریک می‌گوید برای خلقت انسان به خودش تبریک می‌گوید و لقدخلقنَا الانسان من سلاکة من حلین[[10]](#footnote-10) ثم جعلناهُ نطفةً فی قرار مکین[[11]](#footnote-11) ثم خلقنَا النُّطفَةَ علَقَةَ همین‌جور تا ثم اَنْشَاناهُ خلقاً آخر[[12]](#footnote-12) ما یک خلقت دیگری به او دادیم فتبارک الله احسن الخالقین. به خودش تبریک می‌گوید برای خلقت این انسان، مولای ما هم علیه‌السلام فرمود که التزعم انک جرم الصغیر وضک انطوی العالم الاکبر تو خیال می‌کنی که همین یک متر و چند سانت قامت تو حقیقت توست و حال آنکه عالم اکبر با همه اون مراتبش در وجود تو منطوی است جسم انسان عصاره عالم خلق است روح انسان چکیده عالم امر است الا لَهُ الخَلقُ و الْامْرُ تبارک الله رب العالمین[[13]](#footnote-13)

جهان خلقت و امر به آنجا یک شد یکی بسیار بسیار اندکی شد این عالم خلق و عالم امر با هم مزدوج گشته‌اند از او مولودی به‌نام انسان به‌وجود آمده الانسان و مَاالانسان و ما ادراک مَاالانسان. عجیب است این انسان هم در انحطاط و تنزل بهت‌آور است هم در ارتقاء و اعتلاء هم حیرت‌انگیز است اگر همین انسان رو به تنزل برود برود رو به حیوانیت سبعویت بهیمیت در بخنزار شهوات حیوانی و بهیمه آنقدر در این گنداب می‌افتد که از هر پستی هم پست‌تر می‌شود ثم رَددْناهُم اسفل السافلین[[14]](#footnote-14). همان انسانی که لقد خلقنا‌الانسان فی احسن تقویم[[15]](#footnote-15). همان می‌رود در گنداب شهوات می‌وشد اسفل‌السافلین، از سگ هم بی‌ارزش‌تر و مثلُهُ کمثلِ کَلْب ان تحمل علیه یَلْعَبْ اَو تَتْرُکْهُ[[16]](#footnote-16) از حمار هم پست‌تر می‌شود مثلٌهُ کمثل الحمار اما همین انسان اگر روبه بالا برود رشد کند به شرف تقوا و کرامت توحید بخواهد آشنا بشود آنچنان بالا می‌رود که ملک هم به گردش نمی‌رسند گفت جبرئیل بپراندرپیم گفت رو رو من حریف توییم احمد گر بگشاید اون پرجلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل چون به خلوت جشن سازد با خلیل درنگنجد پر سوزد جبرئیل آدمی زاد طرفه معجونی است کس فرشته سرشته و از حیوان گر کند میل او نه شود کم از این کم از آن گر کند میل این شود کم از این ور کند میل اونه شود به از آن. انا خلقناالانسان من نطفةِ اَمْشاجٍ[[17]](#footnote-17). ما انسان را از نطفه مختلط آفریده‌ایم همان‌گونه‌ای که جسمش متشکل از عناصر مختلف است و آثار و خواص مختلف دارد روحش هم متشکل از استعدادهای گوناگون که آثار و خواص مختلف دارد یک حقیقت است انسان یک حقیقت است انسان اما همین یک حقیقت دارای مراتب و درجاتی متفاوت است که فاصله میان این درجات از زمین تا عرش خداست از سَرا تا به ثریاست از لجن تا عرش اعلای خداست این خیلی عجیب است یک سر این انسان اولئک کل الانعام بَلْهُم اَضَلّ[[18]](#footnote-18)، یک سر دیگرش وَ هُوَ بالافق الاعلی ثم دنا فَتَدَلَّی[[19]](#footnote-19) (نامفهوم) ببین تفاوت ره از کجا سست تا به کجا؟ یکی خط است از اول تا به آخر، بله یک خط بیشتر نیست یکی خط است صراط مستقیم یکی است یکی خط است ز اول تا به آخر و بر خلق جهان گشته مسافر. همه داریم به اون راه می‌رویم همه مسافریم در این ره انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروان‌اند وز ایشان سید ما گشته سالار صل الله علیه و آله و السَّلم اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

و از ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار ز احمد تا احد یک نیم قرن است همه عالم در آن یک غرق است شده او پیش و دل‌ها جمله در پی گرفته دست جان‌ها دامن وی، حالا منظور این است که انسان از نظر قرآن منقسم به دو قسم است مؤمن و کافر، عالم ایمان با عالم کافر در نظر قرآن دو عالم جدا از هم است حساب تمثیل نیست تشبیه نیست مومن با کافر در دو عالم از هم جدا زندگی می‌کنند اصلاً کافر خبر ندارد که مومن در چه عالمی است؟ همان‌گونه‌ای که جماد هیچ خبر ندارد نبات چه عالمی است و رویش یعنی چه؟ روح نباتی یعنی چه؟ نبات هم خبر ندارد که حیوان در عالمی است حساسیت و حرکت یعنی چه؟ حیوان خبر ندارد که انسان در چه عالمی است؟ عقل یعنی چه؟ تفکر یعنی چه؟ تعقل یعنی چه؟ او نمی‌فهمد همین‌جور انسان هم مومن کافر هم نمی‌فهمد، مایشعرون ایّان یبعثون[[20]](#footnote-20) کافر هم نمی‌فهمد اموات غیرُاحیا.

او هم نمی‌فهمد اصلاً ایمان چه عالمیه؟ توحید چه عالمیه؟ یک مرده را اینجا بخوابانیم با یک زنده، یکی سکته کرده ناگهان مرده پیکرش با پیکر زنده یک جوره؟

فرقی نمی‌کند؟ هر چه او دارد زنده این هم دارد دیگه، امّا یک چیزی زنده دارد این ندارد؟ او چی هست؟ اون زنده چیزی دارد حیات حیات یعنی چه؟

چیزی دارد که ما نمی‌فهمیم که اون حیات یعنی چه؟ ولی خب می‌فهمیم که آثاری دارد تعقل دارد راه می‌رود حرف می‌زند، این مرده ندارد پس این مرده فاقد است چیزی را که زنده (نامفهوم)، آدم کور مادرزاد با آدم بینا با همدیگر هر چه او دارد این هم دارد ولی این آدم بینا یک نیرویی دارد قوه‌ای درش هست که بینایی است که این ندارد این آدم کور مادرزاد هر چه خودش فشار بیاورد که او چه دارد که من ندارم که او الوان را می‌بیند اشکال را می‌بیند و من هیچ نمی‌فهمم برای آدم کور مادرزاد رنگ معنا ندارد، اصلاً قرمز یعنی چه؟ سیاه یعنی چه، سفید یعنی چه؟ او درک نمی‌کند؟

آدم کورمادرزاد رنگ نمی‌فهمد، نور نمی‌فهمد، شکل نمی‌فهمد، ما می‌گوییم که آدم بی‌سواد کور است این مجاز نیست واقعاً کور است یعنی چشم فهم‌اش کور است این درک نمی‌کند آدم بی‌سواد اینجور است دیگه، اون چشم درکش کور است یعنی شما یک کتاب نفیس علمی که محتویات و مطالبش عرفانی و حکمی خیلی عظیم بگذارید مقابل دو نفر یکی بی‌سواد و یکی باسواد، یکی عالم یک جاهل، این کتاب را هر دو می‌بینند دیگه، این بی‌سواد و باسواد هر دو نگاه می‌کنند، به این خطوط و نقش کتاب، با هم یکسانند خیلی فاصله است این دو نفر، او که نگاه می‌کند به این خطوط کتاب از لابه‌لای این خط‌ها و نقش‌ها مطالب عالیه علمی درک می‌کند او در حال شناوری هست در دریای بیکران معارف دارد شناوری می‌کند او در حال پرواز است در اوج آسمان علم و عرفان و حکمت دارد پرواز می‌کند با دیدن این خطوط و نقوش و لذا آنقدر احتجاجی در درونش پیدا می‌شود چنان لذتی احساس می‌کند به آن مرد بزرگی که از یکی حکما نقل کرده‌اند بزرگان که وقتی مشغول مطالعات علمی که می‌شد چنان لذتی احساس می‌کرد مانند آدمی که شکر و مستی درش پیدا شده باشد با صدای بلند می‌گفت این الملوک و ابناء‌الملوک من هذه لذة کجا مستند شاهان، شاهزادگان ببینند من در چه لذتی هستم لذتی دارند که اون را در خواب هم ندیده‌اند این مال انسان عالم باسواد که از این کتاب بهره می‌گیرد امّا انسان بی‌سواد نگاه به این کتاب می‌کند هیچ نمی‌فهمد هر چه به این خط‌ها، نقش‌ها نگاه می‌کند اصلاً نمی‌فهمد و آن یعنی چه الف یعنی چه، خب این نمی‌فهمد. در نظر این آدم بی‌سواد این کتاب با یک قطعه سنگ فرقی نمی‌کند یک خشت گلی با این کتاب برایش فرقی نمی‌کند؟ هی نگاه می‌کند خسته می‌شود و خوابش می‌برد، گاهی هم مزاحم می‌بیند همین کتاب را، طعمه آتش می‌کند مزاحم می‌بیند، نوشته‌اند در حالات ابن فاتک مصری، ابن فاتک از دانشمندان بزرگ معروف شاید قرن پنجم هجری اواخر قرن پنجم هجری بوده این مرد دانشمند و خیلی علم بزرگی بوده است و کتابخانه بزرگی هم داشته است چنان مجذوب این علم و کتاب بوده که قسمت عمده اوقات را تو کتابخانه سر می‌کرده، جوری می‌شده که اصلاً گاهی به شخص خودش نمی‌رسیده به خانواده‌اش نمی‌رسیده. مجذوب علم و کتاب بوده همسرش هم که از زنان متشخص بوده و از یک خاندان دولت‌مردی بوده این از این جریان رنج می‌برده. این از هوو بدتر شد برای اینکه کتابخانه، خیلی رنج می‌برده کینه این کتابخانه تو دلش بود تا وقتی که ابن فاتک از دنیا رفت این برای اینکه انتقام بگیرد از این هوو خودش انتقام گرفته باشد چند نفر از این خدمتکارها را جمع کرد و رفتند در کتابخانه، هر چه بود ریختند تو استخر آب، یک استخری بود تو وسط صحن خانه ریختند توی آن برای اینکه انتقام گرفته باشد از این، چون از هوو بدتر بوده است برایش، تا اینکه شاگردان ابن‌فاتک با خبر شدند و دوستاش با عجله آمدند رفتند کتاب‌ها را از این استخر آب بیرون بیاورند خب متاسفانه بسیاری از این کتاب‌های خطی بوده نفیس بوده همه از بین رفته، کتاب‌هایی که با جان او برابر داشته به قیمت جانش برایش برابری داشته به اندازه جانش برای آن قیمت قائل بوده، کتاب‌های دیگه که خطی نبوده اینها فاسد شده بوده و قسمت عمده او را قش صحاف آوردند که اینها را مرمّت کنند ولی خب نشد آن طوری که قابل استفاده نشد و لذا معروف شده بود در هر جا کتابی از این قبیل می‌دیدند می‌گفتند کتاب ابن فاتک هست حالا این زن چون هیچ اطلاعی از این محتویات کتابخانه که نداشته برایش دشمن حساب می‌شده، طعمه حریق می‌کرده، حالا این کتاب خلقت، کتاب تکوین که خدا نوشته هر موجودی نقشیه، خطیه، کلمه‌ای است یک کلمه‌اش خورشید است ماه است، ستارگان و انسان و اینها همه خطوط این کتاب‌اند به نزد آنکس که جانش تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است حالا این کتاب مقابل همه باز است کافر هم نگاه می‌کند مومن هم نگاه می‌کند اما کفار چی؟ کافران لَهُمْ اعینّ لایبصرون بها[[21]](#footnote-21). هر چه نگاه می‌کنند هیچی نمی‌فهمند، زمین است آسمان است کوه و دریا خیلی هنر کنند یک قدری تحقیقات کنند مثلاً تشریح کنند پیکر حیوان پیکر گیاه را یک قدری بالا بروند ستاره‌ها را مداراتشان را بفهمند همین‌ها به مغز عالم که می‌رسند؟ نمی‌رسند. «لایبصرون بها[[22]](#footnote-22)» چشم دارند نمی‌بینند الذین کانت اَعْیُنُهُمْ فی عطاءِ عن ذکری[[23]](#footnote-23) همان‌گونه‌ ای آدم بی‌سواد کور است از دیدن معانی کتب محروم است آدم کافر کور است از دیدن جمال حق محروم است چشم کوته‌نظران بر ورق روی نگارین خط همی بیند عارف قلم صنع خدا را. قلم را می‌بینند قلم زن را نمی‌بینند فقط خطوط نقوش را می‌بیند امّا دست نویسنده را بینند خود نویسنده را نشناسد ولی انسان مومن وقتی به عالم نگاه می‌کند از پشت سر این عالم جمال حق می‌بیند، ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لِایةٍ یا اولی‌الاباب[[24]](#footnote-24). مجذوب جمال حق می‌شود مانند مولایش حسین علیه‌السلام ترک الخلق طرّاً فی هوا کا لِمَنْ هذا القول. همه را از مقابل خود برداشتم این حجاب را کنار کشیدم تا تو را ببینم تو را ببینم اینها هستند مومن خیلی فرق با کافر دارند او در چه عالمیه، این در چه عالمی است، یا آدمی که زبان ترکی و عربی بلد نیست مثلاً، یک گوینده‌ای ترکی حرف می‌زند عربی حرف می‌زند او صدا را می‌شنود امّا اصلاً از مقاصد او هیچ خبر ندارد چی می‌گوید نمی‌فهمد چون زبان عربی بلد نیست او عربی صحبت می‌کند صدا را می‌شنود ولی درک معنا نمی‌کند جداً با عالم که هیچ فرقی نمی‌کند تمام این عالم صدای خداست همه عالم صدای نغمه اوست چه شنید این چنین ندای دراز امّا آنها نمی‌فهمند کفار چی؟ و لَهُمْ آذانُ لایسمعونَ بها[[25]](#footnote-25) آنها نمی‌فهمند کانوا لایَسْتطیعُونَ سمعا[[26]](#footnote-26). عجیب است این مقاله را خواندم انسان تعجب می‌کند دانشمندانی متفکرانی اینجور حرف زده باشند نقل کرده بود در یک کتابی از صاحب کتاب روم. روح قوانین، خب این دانشمند معروف بوده در زمان خودش از اروپایی، این درباره دین نظری داده که دین چه مکتبی است و چه کار می‌کند در اونجا می‌خواهد بیان کند که علت اینکه مسلمان‌ها عقب مانده‌اند علت عقب‌ماندگی‌شان خود مکتب اسلام است چون اسلام عامل عقب‌ماندگی است و اینها عقب مانده‌اند بعد می‌گوید که انسان برای این به‌وجود آمده است که غذا بخورد لباس بپوشد و وظایف اجتماعی‌اش را انجام بدهد و چون دین انسان را جوری می‌پروراند که در اسرار عالم فکر کند در مبدأ و منتهای عالم بیندیشد راجع به مرگ و پس از مرگ فکر کند انسان وقتی افتاد در این وادی از زندگی عقب می‌ماند گفتار این مرد این است بعد می‌گوید که چون مسلمانان موظف‌اند در شبانه روز پنج بار نماز بخوانند و هر بار که به نماز می‌‌ایستند بگویند الله اکبر خدا را بزرگ‌تر می‌دانند ایاک‌نعبد و ایاک‌نستعین.

فقط تو را می‌پرستیم و با غیر تو کار نداریم و بعد هم اینها فقط توجه به معبود دارند و توجه به قیامت دارند مالک یوم‌الدین و روز جزاء، اینجور مکتب انسان را فکور بار می‌آورد یعنی متفکر در اسرار عالم بار می‌آورد و قهراً به زندگی دنیا نمی‌رسد یعنی چون نماز می‌خواند و نماز فقط خدا را نشان می‌دهد مرگ را و پس از مرگ را نشان می‌دهد درباره معنویات می‌اندیشد این چنین آدم از زندگی عقب می‌ماند حالا شما فکر می‌کنید که اسلام و نماز را این دانشمند علت عقب‌ماندگی مسلمان‌ها می‌داند تفکر و توجه به معنویات را مخلّ سعادت انسان می‌داند که انسان خلق شده برای خوردن و خوابیدن، همین‌جور اعمال شهوات، برای این خلق شده و چون دین آدمی را با مبدأ و منتهای عالم آشنا می‌کند قهراً از زندگی عقب می‌ماند خب این چقدر فرق میان اون فکری که مولای ما علیه‌السلام دارد او می‌گوید هیهات فَما خلقت یشفلنی لک جلسات کالمهیمه المربوطه هم ما علفها[[27]](#footnote-27)

چقدر دور است این فکر، من خلق نشده‌ام که فقط خوب بخورم خوب بپوشم سرگرمم کند خوب خوردنی‌ها و خوب پوشیدنی‌ها، کالبهیمه المربوطه هم علفها مانند چهارپای به آخور بسته‌ای که تمام همّش علفش هست اَتَمْتلِیٌ السّائِمَةُ مِنْ رَعْیها فَتَبْرُک و یأکول عَلیُّ مِنْ زادِهِ فَیهجَعَ این درست است که گوسفند بود و تو چراگاه بچرد شکمش پر شد بخوابد علی هم بیاد نهار و شام بخورد و بخوابد.

قَرَّتِ اذاً عَیْنُهُ پس چشم علی روشن

اِذَا اقْتَد بَعْدَ السِّنینَ المُتَطاوِلَةِ بِالْبَهَمةِ[[28]](#footnote-28).

فایل صوتی

سخنرانی حاج آقا ضیاء‌آبادی

سوره مبارکه انعام آیه 122

او من کان میتا فاحیینه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی‌الظلمات لیس بخارج منها کذلک زیّن للکافرین ما کانها یعملون.

اسلام الهی و آسمانی عاقبت از چرندگان و بیابانی‌ها پیروی کند که فقط بخورد و بپوشد او می‌گوید رحم‌الله امرء اعد لنفسه و استعد لومسه و علم من این فی این؟ و الی این؟[[29]](#footnote-29) عاقل من کسی را می‌‌دانم که بیندیشد از کجا آمده به کجا می‌رود در کجا هست و چجور برود، او می‌گوید این است، او می‌گوید که نماز و اسلام مسلمان‌ها را عقب گذاشته، می‌گوییم خیر، علت عقب‌ماندگی مسلمان‌ها بی‌نمازی است چون نماز نمی‌خوانند عقب مانده‌اند چون مسلمان نیستند عقب مانده‌اند اسلام این نیست که ما داریم و نماز اون نیست که ما می‌خوانیم اگر نمازخوان بودیم و اسلام واقعی داشتیم که عقب‌ مانده نبودیم همین اسلام و همین نماز بود که چهارده قرن قبل یک مشت عرب بی‌فرهنگ زمان جاهلی را آنچنان پروانید تربیت کرد که در کمتر از پنجاه سال توانستند قسمت عمده بلاد آن روزی عالم را به تسخیر درآورند پرچم عزت و قدرت خودشان را در آنجاها به اهتزاز درآورند و دو امپراتوری بزرگ دنیای آن روز را به زانو درآورند ایران و روم را عرب را به جایی رسانید ز شیر شتر خوردن و سوسمار، عرب را به جایی رسانید کار که تاج کیانی کند آرزو جهان پیرو امر دادار کرد. پس اگر ما بگوییم دانشمندان مادی آن کسانی که به‌نام متفکر، مخترع و مبتکر اسم در کرده‌اند در عالم و اتم شکافته‌اند اکتشاف برق و بخار کرده‌اند طیاره جت ساخته‌اند.

موشک به ماورای جو فرستاده‌اند امّا خدا را نشناخته‌اند اگر بگویم اینها به فرموده قرآن امواتّ غَیرُ احیاءِ[[30]](#footnote-30) مرده‌هایی هستند زنده‌نما، و ما یشعرون اَیَّانَ یَبْعَثونَ. درک نمی‌کنند عالم ایمان را، سرنوشت خود را نمی‌فهمند اینها کورند صُمَّ بکمٌ عُمْیّ فَهُمْ لایعقلون[[31]](#footnote-31). اگر بگویم طبق فرموده قرآن، اینها چنین‌اند ما اغراق نگفته‌ایم کار این‌ها دیده است در عالم، نفهمیدند، فهمیدن نیست، فهم آن است که هر چه را دید پوست آن را بکند به مغز برسد اگر رسید فهم است وگرنه فقط دیدن است دانشمند گیاه‌شناس گیاه را می‌بیند بعد هم تشریع می‌کند قطعاتش را کنار می‌زند یافته‌های نباتی را خوب دقیقاً تشریح می‌کند این کار فقط دیدن است و با پوست عالم بازی کردن است به مغز نرسیده اون وقت به مغز می‌رسد که ارتباط این گیاه را با مبداء غیبی عالم به دست بیاورند تا بداند این روح‌ نباتی از کجاست؟ این شکل و این رنگ این بو و این لطافت و این برش کدام منبع علم و قدرت و حکمت اون را به وجود آورده است که تواند که دهد میوه رنگین از چوب، که داند که برآرد گل صد برگ از خوار، اگر این را فهمید می‌شود فهم به مغز عالم رسیده، پوست را کنده به مغز عالم رسیده اونجاست که روزنه‌ای از توحید به رویش باز می‌شود و بی‌اختیار می‌گوید سبحان الله الله اکبر لااله الاالله اینجا به مغز رسیده از پوست گذشته این سیر مِن الخلق الی الحق که اول قدم سالک در سیر و سلوک همین است که حرکت کند از خلق به حق برسد اَفَرَیتم ما تحرثون[[32]](#footnote-32) هیچ اندیشیده‌اید آن دانه‌ای که شما در دل خاک می‌پاشید هیچ فکر کرده‌اید که اَ اَنتم تزرعونَهُ اَمْ نَحْنُ الزارعُونَ[[33]](#footnote-33).

شما می‌رویانید یا ما؟ جان چه کسی می‌بخشد به این دانه در دل خاک اونی که زنده‌اش می‌کند شمایید یا من؟ لونشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُم تَفَکَّهونَ[[34]](#footnote-34).

اگر من بخواهم می‌پوشانم دانه را در دل خاک، شما چه می‌کنید؟! ما در زیر زبان غده‌هایی داریم که ترشحاتش را بزاق می‌نامیم ترشحاتی دارند این غده‌ها زیر زبان، آن آب دهان که جمع می‌شود می‌گوییم بزاق، این کار اصلی یکی از کارهای اصلی بزاق این است که آب پاشی می‌کند به لقمه‌ای به دهان می‌آید همان‌قدر که لقمه بفهمد تا لقمه نیامده آب‌پاشی نمی‌کند آرام است همین‌که لقمه در دهان انسان قرار گرفت به‌طور خودکار شروع می‌کند به آب‌پاشی کردن که این لقمه را نرم‌اش کند برای جویدن و بلعیدن آماده کند دیگر خیلی حسابگرند این غده‌ها مثل یک آدم عاقلی، حساب می‌کنند که این لقمه چقدر آب می‌خواهد آب‌دار، کم آب، خشک چقدر آب می‌خواهد که بیشتر نباشد اگر بیشتر آب بپاشد که از همه دهان ما می‌ریزد بیرون کم نباشد که خشک باشد از گلو پایین نرود حسابش دستش هست اندازه‌گیری دارد مواد اسیدی مخصوصاً اگر چنانچه خیلی غلیظ باشند این غده‌ها را بیشتر به حرکت درمی‌آورد بیشتر آب می‌پاشند برای اینکه سهم بیشتری آب بگیرند رقیق بشوند به قدر کافی به جدار معده زیان نرسانند و این قدر نظامش عجیب است که مادامی که در داخل دهان لقمه هست آب‌پاشی می‌کنند همین که از گلو پایین رفت خاموش می‌شوند دیگه آب نمی‌پاشند که اگر یک ساعت این نظام تعادلش به هم بخورد یا از تمام لب‌های ما آب می‌ریزد عَلَی الدوام یا به قدری گلوی ما خشک می‌شود که لقمه گلوگیر می‌شود اَفَرَیتم ماءِ الذی تشربون[[35]](#footnote-35). این آبی که شما می‌خورید هیچ اندیشه‌اید از کجاست فقط می‌خورید اَفَریتم الماءَ الذّی تَشْربون اَانتم اَنزَالتُمُوهُ مِنَ المُزنِ ام نحن المُنزلونُ[[36]](#footnote-36) از دامن ابر چه کسی آب را فرو می‌ریزد در اعماق زمین فرو می‌برد و در اختیار شما می‌گذارد قل اریتم ان اَصْبَح ماؤکم فموراً فَمَکْ یأتیکمْ بِماءِ مَعینِ[[37]](#footnote-37): اگر آب‌ها فرو برود نه از ابر بیاورم و نه از زمین بجوشانم شما چه می‌کنید؟! قدرت دست چه کسی هست؟ پس درست است اَوَ من کان میتاً فَاَحیبنهُ و جَعَلنا لَهُ نوراً[[38]](#footnote-38) پس آن آدمی که مرده بود زنده‌اش کردیم یعنی آدم کافر مرده است حساس نیست درک ندارد مغز عالم را نمی‌فهمد حرکت هم ندارد به سمت آن عالم، معلوم است آدم کافر وقتی که درک نکرد مغز عالم را مبداء کجا منتها کجا؟ حرکت ندارد مثل انسان مرده دیگه، انسان مرده نه حساس هست و نه متحرک، انسان کافر نسبت به مغز عالم نه حساس هست و نه متحرک، اونی که اولوالالباب‌اند با مغز عالم کار دارند إنی فی خلق السماوات و الارض «اختلفِ اللیل و النهار لَاِیاتِه لاولی‌الاباب[[39]](#footnote-39)» با مغزدارها طرف صحبت هستیم حالا در شأن نزولش هم گفتند که اون انسانی که مرده بود اول مرده بود و بعد زنده شد اون انسانی که مرده است عکس‌‌الدوام تو ظلمت کدامند؟ دو تا انسان مقایسه شده در شأن نزول البته شأن نزول آیات را به خودش تخصیص نمی‌دهد آیات همگانی است و همه عصری است و خب شأن نزولی هم داشته، شأن نزول هم گاهی در فهم آیات موثر است امّا خب خیلی دخیل نیست حالا اون دو انسانی که در مورد آن دو تا آیه نازل شده، یکی ابوجهل بوده که در ظلمات و یکی حضرت حمزه علیه‌السلام، حضرت حمزه قبلاً به اسلام درنیامده بود قبل از اسلام به فرموده قرآن «مِیت» بود میت بود درک نداشت تا وقتی به اسلام آمد.

من کان میتاً فَاَحیینهُ قبل از اینکه اسلام را بپذیرد در عین حال علاقه شدید هم به رسول اکرم داشت چون عموی پیغمبر اکرم بود هم عمو بود و هم برادر رضایی‌اش بود خیلی مورد علاقه حمزه بود رسول اکرم، مدافعش بود ولی مشرکین که گاهی تنها گیر می‌آوردند حضرت رسول اکرم را در مکه، اذیت و آزارش می‌کردند تا ابوجهل ایشان را در کوی صفا دید تنها، خیلی اهانت کرد خیلی دشنام داد ناسزا گفت رسول اکرم چون شرایط مقتضی نبود درگیری ایجاد کند سکوت کردند و رفتند، حمزه هم رفته بود بیابان برای شکار، ابوجهل ناسزا گفت و آمد رفت در مسجد اکرام دور کعبه می‌نشستند با هم‌فکران خودشان، خیلی مباهات کرد که من چنین کردم چنین گفتم مثلاً بعد حمزه وقتی از صحرا برگشت یک زنی از بستگان‌اش به او برخورد کرد گفت یا ابواماره که کینه‌اش بود ابواماره، گفت که جات خالی بود چند دقیقه قبل ابوجهل با برادرزاده‌ات چه کرد؟ چقدر ناسزا گفت، حضرت حمزه ناراحت شد به خانه هم نرفت از همانجا مستقیم آمد مسجدالحرام دید نشسته‌اند ابوجهل با همفکرانش آنجا نشسته‌اند آمد محکم با آن کمانی که برای شکار برده بود کمانش را محکم کوبید به سرابوجهل که سرش شکست و خون آ»د، گفت به برادرزاده‌ام اهانت کرده‌ای ناسزا گفته‌ای حالا جرأت داری با من درگیری داشته باش، ابوجهل خب مرد متنفذی بود در مکه خودش شخصیت محترمی بود در میان آنها بود قبیله‌دار بود و هوادارش زیاد بودند آنها که خواستند طرفداری کنند او فهمید که الان موقع‌اش نیست و حمزه آن شجاعت و شهامتی که دارد بنی‌هاشم هستند و فتنه‌ای برپا می‌شود گفت نه من بد کردم اشتباه مال من بود او حق دارد که ناراحت بشود حمزه آمد خدمت رسول اکرم مورد ملاطفت قرار داد برادرزاده‌اش را و بعد اسلام آورد همانجا مسلمان شد و از آن روز عامل ترقی مسلمان‌ها، یکی از عواملش حمزه علیه‌السلام بود و لذا سردار رشید اسلام معرفی شد و تا آخرین لحظه عمرش در حمایت رسول اکرم بود و عاقبت هم فداکاری کرد در راه رسول خدا و به وضع دلخراشی به شهادت رسید که عنوان سیدالشهدا معروف شد این آیه نازل شد در این مورد شأن نزول اَوَمَن کان میتاً فَاحْیینهُ[[40]](#footnote-40) اون کسی که اول مرده بود ما او را به حیات ایمانی آوردیم زنده‌اش کردیم و جعلنا لَهُ نوراً ما نوری برای او قرار دادیم نور معرفت، خداشناسی، پیغمبرشناسی یَمْشِی بهِ فِی النّاس در میان مردم با آن نور زندگی می‌کند بعد این آدم برابر با ابوجهل، کَمَنْ مَثَلُهُ فی‌الظلمات لَیس بخارجٍ منها[[41]](#footnote-41) اونی که در دریای ظلمت‌ها فرو رفته، دست و پا می‌زند در لجنزار ظلمت و کفر جهل و ضلالت با هم مساویند کذلک زُیِّنَ یتکافرین ما کانوا یعملون. برای کافران اعمال بدشان این‌گونه زینت داده شده، پس این ترجمه آیه شریفه به این کیفیت حالا نور هم در این آیه هست و جعلنا لَهُ نوراً گفتیم که حیات، حیات واقعی است یعنی مؤمن واقعاً یک عالم حیاتی دارد که کافر بی‌خبر است اصلاً هیچ راه ندارد نمی‌فهمد که مؤمن در چه عالمی است؟ عالم کفر مرگ است عالم ایمان عالم حیات است کفر ظلمت است و ایمان نور است نوری دارد این نور باز مثال نیست مجاز نیست یعنی واقعاً لطافتی در جانش پیدا شده، آیینه قلبش صاف است و منعکس می‌شود جمال خدا در آیینه قلبش دراک می‌شود و این هم نه اینکه از اول کافر مرده آفریده شده یا کور و کر نه اینجور نیست. قلب هر انسانی را خداوند جوری قرار داده که بتواند حیات بگیرد و نور بگیرد هر انسانی همین‌جور است کل مولودٍ یولد علی الفطرة هر انسانی که از مادر متولد می‌شود آمادگی دارد حیات ایمانی به خود بگیرد نور ایمان به خود بگیرد آمادگی دارد، منتها محیط تربیت فاسدش می‌کند والدین فاسدش می‌کنند فرهنگ فاسدش می‌کند. اجتماع فاسدش می‌کند والا هر انسانی قلباً آمادگی دارد. اِنا عَرَفنا الاَمَانَة عَلَی السَماوات وَالارضِ وَ الْجِبالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَ اَشْفَقَرَ مِنها وَ حَمَلَها الانسانُ.

اون امانت یکی از معانی‌اش همین تکامل، استعداد تکامل، این لیاقت در انسان هست که حرکت کند هر انسانی همین‌جور است می‌گفتند در محیط در دامن فاسد خب خراب می‌شود و لَوْ اَنَّ الشیاطین یَحُومون علی قلوب بنی‌آدم کنَظَروا الی ملکوت الاسماءِ[[42]](#footnote-42).

اگر خودشان جوری نمی‌کردند که شیطان‌ها دور قلبشان بچرخند و نگذارند راه پیدا کنند انسان می‌توانست ملکوت آسمان‌ها را ببیند انسان اینجور است اینجور موجودی است می‌تواند ببیند مَنْ عَمِلَ بِما عَلِمَ وَرَثَهُ الله عِلْمَ ما لَمْ یَعْلَمْ[[43]](#footnote-43)

اونکس که به آنچه می‌داند عمل کند خدا چشم‌های حکمت را بر قلبش می‌گشاید بر زبانش جاری می‌کند العلم نورٌ و ضیاءٌ یقذفه الله فی قلوب اولیاء.

نورانیتی است روشنایی است در دل‌ها می‌افتد که بر زبان‌ها جاری می‌شود امّا چه کسانی ان الذینَ اتَّقوا اِذا مَسَّهُمْ طائفُ مِن الشیطان تذَکَّروا فَاِذا هُمْ مُبْصِرون[[44]](#footnote-44).

آخر آیه نشان می‌دهد مبصر یعنی بینا، چه کسی بینا می‌تواند باشد که ببیند او مستفرع بر ذکر است فذکرو اذا هم مبصرون ذکر به یاد خدا افتادن. دل جلوه‌گاه جمال خدا شدن اون کسی می‌شود تقوا، «ان الذین التقوا» اگر متقی بود اگر محرمات خدا را ترک کند اگر گناهان مرتکب نشود این تقوا زمینه‌ساز می‌شود باب‌الذکر می‌شود که در باز می‌شود و جمال خدا در قلب او منعکس می‌شود باب‌الذکر هم شد.

می‌شود باب الکشف، اِبصار و دیدن پیدا می‌شود پس این آِه سه مرحله نشان می‌دهد تقوا دنبالش ذکر دنبالش ابصار دیدن، به لقاء رسیدن. تقواب باب‌الذکر است و ذکر باب الکشف است باب‌الابصار است باب‌الابصار هم که لقاء خداست دیگه، تو باب خود را تمام روزن کن که آفتاب شهودت بتابد از روزن

شما اول درها را بستید از اول، پنجره‌ها را بستید درها را بستید پرده‌ها را هم انداختید خب آفتاب نمی‌گیرد بخواهد آفتاب به خانه شما بتابد درها را باز کنید پنجره‌ها را باز کنید پرده‌ها را بالا بزنید ما درها را بستیم فضای قلب خودمان را تاریک کردیم درها بسته شده پنجره‌ها بسته شده فقط به خودمان مشغولیم دور خودمان می‌چرخیم چه بخوریم؟ چه بپوشیم؟ چه کار بکنیم؟

همین‌ها، خب آفتاب نمی‌تابد تو باب خانه خود را تمام روزن کن که آفتاب شهودت بتابد از روزن.

 هر شب آخر ساعت شب ملک داعی ندا می‌کند هل مِن السائل هل من داعی کسی هست از من بخواهد کسی هست از من بخواند مرا که اجابتش کنم ما می‌گوییم بله و هر شب پا می‌شویم دروغ می‌گوییم اینجور نیست بنده دروغ می‌گویم به سهم خودم که آخر ساعت شب برمی‌خیزم یک چند رکعت نماز می‌خوانم خیال می‌کنم من شدم سائل، من شدم داعی اگر جواب ندارند قهر کنم از خدا که تو گفتی من آمدم چرا نمی‌دهی؟ تو گفتی هل من مسائل هل من داعی، از بالا بخل نیست او می‌تابد بخل از جانب ماست که حجاب‌ها در دل ایجاد کرده‌ایم کلا اِنهم عَنْ رَبِّهِم یومئذٍ یَمحجُوبُونَ[[45]](#footnote-45)و اگر چنانچه پرده‌ها را کنار بزنیم واقعاً متقی باشیم محرمات خدا روشن است گناه‌ها روشن است حرام‌ها روشن است چقدر تو زندگی ما مسلمان‌ها حرام‌خواری و حرام‌کاری هست چطور می‌شود با این حرام‌خواری‌ها، حرام‌کاری‌ها، نماز ما نماز درست و حسابی بشود دعاها درست باشد و مناجات‌ها درست باشد که پرده‌ها بالا رفته و آفتاب نمی‌تابد این جور نیست، پرده‌ها افتاده، درها بسته است آفتاب هم نمی‌تابد آنها که تابید جور دیگری بودند رسول خدا بعد از نماز جماعت که صبح برگزار شد آن قصه معروف است در کتاب‌های ما، دیدند یک جوانی در صف جماعت نشسته، نحیف و لاغر اندام و معلوم است که بی‌خوابی زیاد کشیده و الان چرت می‌زند و سرش به سمت سینه‌اش خم می‌شود بعد از نماز در صف جماعت، دیدند ایستادند مقابلش و فرمودند کیف اصبحتَ یا فلان، ظاهراً حارث‌ابن مالک بود اسمش حارث ابن مالک فرمود تو حالت چگونه است؟ او جواب داد: معلوم است که سوال‌کننده که هست و جواب چه می‌دهد؟

گفت اَصْبَحْتُ بالله موقِناً من در حال یقین‌ام این خیلی ادعا هست در حال باور این باور داشتن خیلی مسأله است حالا یقین داشتن، گفت من در حال یقین‌ام فرمود لِکُلِّ یَقینٍ حَقیقَةَ فَما حقَیقةُ یقینک[[46]](#footnote-46).

هر یقین یک نشانه‌ای دارد نشانه‌ات چیست؟

گفت این یقین یا رسول‌الله هوالذی اَحْزَنَنی و اسهَرَ لیلی وَاظْلَمَاهوا جری یا رسول‌الله آن حالت باور یقین من است که شب‌ها بیدارم نگه می‌دارد روزهای گرم به روز‌ه‌داری وامی‌دارد یا رسول‌الله به قدری قیامت و صحنه محشر برای من باورم شده یقین‌ام شده که گویی خودم را می‌بنم در صحنه محشر که مردم برای حساب آماده‌اند و من هم در میانشان هستم بهشتی‌ها را یا رسول‌الله می‌بینم خود قرآن گفته که کلاسوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلَّا تعلمون عِلْمَ الیقین[[47]](#footnote-47). اگر علم الیقین پیدا کنید می‌بینید که لابه‌لای این قرآن جهنم را می‌بینید یا رسول‌الله بهشتی‌ها را می‌بینم توی نعمت‌ها غرق‌اند جهنمی‌ها را می‌بینم این جمله را گفت کانّی الان اَسمَعُ زَ خیرالنّار یَدورُ فی مسامِعی[[48]](#footnote-48) یا رسول‌الله.

چنان باورم شده که گویی الان صدای شعله‌ور شدن آتش جهنم در گوشم می‌پیچد صدای جهنم در گوشم می‌پیچد. آن شاعر عارف هم به نظم همین مطلب را درآورده گفت:

یا رسول‌الله بگویم سرّحق در جهان پیدا کنم (نامفهوم) جمله را چون روز رستاخیز من نامفهوم می‌بینم اعیان از مرد و زن، حلم مرا تا پرده‌ها را بر درم قاچو خورشیدی بتابد گوهرم، کر شد این گوشم زین بانگ آه‌آه گفت یا رسول‌الله گوشم دارد کر می‌شود از صدای ناله جهنمیان جهنم را می‌بینم ناله‌ها را می‌شنوم تو گوشم می‌پیچید این بگویم یا فرو بندم نفس به من اجازه می‌گویی بیشتر بگویم یا بگویم یا فرو بندم لب گزیدش مصطفی یعنی که یس بعد فرمود هذا عَبدٌ نورا الله، قلبَهُ بالایمان[[49]](#footnote-49).

این بنده‌ای است که خداوند قلبش را روشن کرده و جعلنا له نوراً یمشی بِهِ فی‌النّاس[[50]](#footnote-50) قلب او روشن شده در روشنایی دل چیزها می‌بیند که کورها نمی‌بینند صداها می‌شنوند که کرها نمی‌شنوند چشم دارند و نمی‌بینند گوش دارند و نمی‌شنوند نور دارند یمشی بِهِ فی النّاس، بعد هم فرمود: «اِلزم ما أنت علیه»

این که الان داری مراقب باش محکم نگه‌اش بدار، یعنی باز خطر است که آدم متاعی گیرش بیاید نتواند از دستبرد دزدها نگه‌اش بدارد یعنی مراقب باش آلوده‌اش نکنی الان روشن شدی ولی این دنیا سیاه می‌کند چرکین می‌کند.

مراقب باش که این روشنایی را نگهداری، بعد گفت یا رسول‌الله ادع‌الله لی از خدا بخواه که به من توفیق شهادت عنایت کند که در رکاب شما به شهادت برسم رسول خدا دعا کردند چندی نگذشته که غزوه‌ای جنگی پیش آمد بعد از نه نفر دهمین نفر همین جوان بود، به اذن رسول خدا به میدان رفت و در خون خودش غلتید با چهره آغشته به خون به لقاءِ خدا مشرف شد پس و جعلنا لَهُ نوراً یمشی لَهُ فِی الناس این آدم کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظّلماتِ[[51]](#footnote-51) می‌شود به او بگوییم آدمی که در ظلمت زندگی می‌کند یکسان است پناه بر خدا می‌بریم که عمر ما تمام بشود عاقبت نفهمیم که دیگران چیزی دارند که ما نداریم چرا ما منکر هم بشویم اصلاً، خود که نداریم داشتن دیگران را هم منکر بشویم، این دیگه خیلی جهل است خیلی ظلمت است حداقل بفهم ممکن چیزی دیگران دارند که من نداشته باشم آم نابینا، عاقل باشد بفهمد که بینا که چیزی دار که می‌گوید رنگ می‌بینم شکل می‌بینم بیهوده سخن به این درازی که نمی‌شود حتماً هست که من نمی‌بینم اینکه من ندیدم دلیل بر این نیست، قرآن آمد کتاب حیات بود کتاب نور بود آمد زنده کند آمد روشن کند کنار این قرآن روشنگر را هم قرار داد فرمود من می‌روم ولی جای من علی و آل علی بنشیند اینها روشنگرند دست از دامنشان برندارید تنها به قرآن نچسبید قرآن شما را راهنمایی نمی‌کند و ما یزید الظالمین الاخسارا. همین قرآن خسار می‌آورد اگر ظالم باشید اگر روشنگر قرآن را کنار بزنید به خود قرآن بچسبید احمقانه بگوید حسبنا کتاب‌الله قرآن ما را بس فقط قرآن را قبول دارم احمقانه است جاهلانه است شما از روشنگر قرآن ور می‌افتید به بدبختی می‌افتید خسار دارید شما.

شفا مال مومنین به ولای علی علیه‌السلام، آنها که علی را کنار قرآن می‌نشانند قرآن را از علی می‌گیرند اینها روشن می‌شود مراقب باشید گفت امّا یغماگران چپاپلگران آمدند اینها حجاب شدند میان قرآن و روشنگر قرآن، مردم بدبخت بی‌نوا هم که هیچ نمی‌فهمیدند بدبختی همین است اون چند نفر انگشت‌شمار نمی‌توانستند کاری انجام بدهند این مردم بودند که نفهمیدند تنها کسی که قرآن به‌دست گرفته و می‌گوید من قرآن را برای شما معنا می‌کنم این دروغ می‌گوید نفهمیدند که دروغ می‌گوین نفهمیدند که فریب‌شان می‌دهند دنبالشان رفتند و غوغا به‌وجود آوردند همیشه فتنه‌ها دنبال اکثریت جاهلی است که دنبال اقلیت شیطان می‌روند اقلیتی شیطان‌ان اکثریت جاهل‌اند این دو تا که به هم بخورند فساد برپا می‌کنند خب نشان کنار زدند علی امیر علیه‌السلام را صدیقه کبری علیه‌السلام فریادش همین بود می‌خواست اعتراض کند فریا بکشد که بیدار کند مردم را او می‌دانسته که حالا مردم دیگر نمی‌جنبند یقین داشت خودش فرمود می‌دانم ولی می‌خواهم افشاگری کنم که آینده‌گان بفهمند که اینها چه کرده‌اند: و بر سر اسلام چی آورده‌اند؟

فریاد زهرا علیه‌السلام فریاد اعتراض بود، اگر گریه هم می‌کرد خیال نکنید که گریه او یک گریه عادی بود مثلاً دختری در فراق پدرش این نبوده، شأن و از این حرف‌هاست که فقط برای فراق پدر این همه گریه کند، که در ردیف گریه کنندگان عالم به حساب بیاید چهار نفر در عالم گریه کننده حساب شدند زیاد گریه کرده‌اند یکی زهرا علیه‌السلام در ظرف چند روز هفتاد و پنج روز، چهل و پنج روز یا نود و پنج روز، این گریه چه بود؟ این‌ها برای پدر نبود درست است پدر را دوست داشت در فراق پدر، امّا تنها این نبود گریه سیاست الهیه بود گریه فریاد اعتراض بود فریاد انتقاد بود فریاد نارضایی از حکومت بود این فریاد بود می‌خواست داد بکشد گریه این بود که مردم را حرکت بدهد مرم بپرسند که چرا گریه می‌کنی؟! حرف‌های خودش را زد در مسج، عامل سخنرانی هم به همان کیفیت بود ولی یکی از برنامه‌هایش همین بود گریه، خود گریه رو حساب بود، لذا اول تو خانه را انتخاب کرد برای گریه، تو خانه گریه می‌کرد، چون خب تو خانه‌اش شخص آدم هست، به خانه کسی حق ندارد معترض بشود دستگاه حکومت نمی‌تواند به خانه کار داشته باشد، تو خانه گریه می‌کرد ولی خود گریه خانه به خانه صدا می‌رفت به آن خانه صدا می‌رفت به آن خانه، خب مردم علاقمندند از گریه زهرا علیه‌السلام متأثیر می‌شدند هی گریه‌گریه خانه‌ها، شهر باید گریه می‌شد قهراً دستگاه حاکمه به خطر افتاد این گریه موجب رسوایی ما می‌شود چون همه مردم می‌پرسند آقا چی شده؟ اون خانه با بت‌خانه که فاصله‌ای با مسجد نداشت تو خانه بود و مسجد هم کنار خانه بود خب مردم هر سه وقت می‌آمدند تو مسجد، اول صبح طلوع فجر گریه فاطمه را می‌شنیدند اول طلوع فجر مردم برای نماز آمدند گریه را می‌شنیدند به هم می‌گفتند چه شده است؟! چرا خانم این قدر گریه می‌کند؟

هی از هم می‌پرسیدند، همهمه تولید می‌شد، بحث پیش می‌آمد ظهر می‌آمدند باز گریه می‌شنیدند شب می‌آمدند گریه می‌شنیدند عاقبت آنها دیدند که نمی‌شود این خطرناک شده یک چند نفر مقدس‌ها را وا داشتند گفتند بروید بگویید ما اذیت می‌شویم از شما، از این راه دیگه، این شیوخ مدینه را احضار کردند فرستادند که شما مقدس‌اید بروید بگویید که آخه اذیت همسایه خوب نیست شما شب و روز گریه می‌کنید: یا شب گریه کن یا روز، آرام یا برعکس، که ما آرامش داشته باشیم ما روز سرکار می‌رویم خسته‌ایم برمی‌گردیم از این حرف‌ها می‌زنند دیگه، گاهی می‌گویند ما خسته‌ایم اذان نگویید مثلاً اذان مزاحم ما می‌شود صبح اذان می‌گویید! خب بله اینها مقدسی هست دیگه، امّا زهرا علیه‌السلام می‌دانست مصلحت خواهی در کار هست مفسده است دین را می‌خواهند از بین ببرند.

شما فقط خوابتان نمی‌برد؟! باشد ایذاءهم که باشد باشد این ایذاءِ برای جلو گرفتن از فساد عظیمی است اگر کسی نصف شب در خانه‌اش فریاد بکشد ای همسایه‌ها بیایید دزد آمده، همسایه‌ها ناراحت می‌شوند، چرا فریاد می‌کشید ما خوابیده‌ایم بیدارمان می‌کنید یا حق با اوست از زندگی می‌خواهد بیفتد همه جمع می‌شوند که راست می‌گوید فریاد می‌کشد زهرا علیه‌السلام دید مردم، بشر دارد رو به هلاکت ابدی می‌رود دارند قرآن را از بین می‌برند اسلام را منهدم می‌کنند باید فریاد بکشد و لو فریادش اذیت مردم در ظاهر باشد همسایه‌ها را اذیت کند بر فرض، اذیت همسایه در مقابل اینکه دارد بشر را به هلاکت ابدی می‌افکندند باید باشند این مقدس هست و لذا آمدند خدمت امیر علیه‌السلام از طرف حکومت، البته تحریک کرده بودند گفتند آقا، شما به خانم بگویید اینقدر گریه نکند موجب اذیت دیگران، خب آقا هم مظلوم است دیگه چه بکند آمد باید پیام را برساند آمد گفت یا بنت رسول‌الله.

شیوخ مدینه آمده‌اند می‌گویند شما گریه می‌کنید ما ناراحتیم مثلاً بعد همین جمله فرمود که به این مردم بگو از عمر من کم باقی‌مانده دیگه به همین زودی از میان شما می‌روم شما از دست من خلاص می‌شوید ولی تا زنده‌ام دست از گریه برنمی‌دارم او معصوم است.

1. . سوره انعام- آیه 122 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره جمعه آیه 5 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره عنکبوت آیه 41 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره بقره آیه 261 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره حشر آیه 21 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره نحل- آیه 21 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره بقره آیه 154 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره عمران آیه 170 [↑](#footnote-ref-8)
9. . غافر آیه 58 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره مؤمنون آیه 12 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره مؤمنون آیه 13 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره مؤمنون آیه 13 الی 17 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره اعراف آیه 54 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره تین آیه 5 [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره تین آیه 4 [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره اعراف آیه 176 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره انسان آیه 2 [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره اعراف آیه 179 [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره نجم آیه 7 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره نحل آیه 21 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره اعراف آیه 179 [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره اعراف آیه 179 [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره کهف آیه 101 [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره آل عمران آیه 190 [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره اعراف آیه 179 [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره کهف آیه 101 [↑](#footnote-ref-26)
27. . نهج‌البلاغه- نام امیرالمومنین [↑](#footnote-ref-27)
28. . نامه امیرالمؤمنین به عثمان ابن حنیف نهج‌البلاغه. [↑](#footnote-ref-28)
29. . الوافی جلد اوّل- صفحه 116 [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره نحل- آیه 21 [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره بقره آیه 18 [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره واقعه- آیه 63 [↑](#footnote-ref-32)
33. . سوره واقعه- آیه 64 [↑](#footnote-ref-33)
34. . سوره واقعه آیه 65 [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره واقعه- آیه 69 [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره واقعه- آیه 69 [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره ملک- آیه 30 [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره آل عمران- آیه 190 [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره آل عمران- آیه 190 [↑](#footnote-ref-39)
40. . سوره انعام- آیه 122 [↑](#footnote-ref-40)
41. . سوره انعام- آیه 122 [↑](#footnote-ref-41)
42. . المحجة البیضاء- جلد دوّم صفحه 125 [↑](#footnote-ref-42)
43. . مصباح الشریعة جلد اوّل صفحه 13 [↑](#footnote-ref-43)
44. . سوره اعراف- آیه 201 [↑](#footnote-ref-44)
45. . سوره مطففین- آیه 15 [↑](#footnote-ref-45)
46. . الکافی- جلد دوّم- صفحه 102 [↑](#footnote-ref-46)
47. . سوره تکاثر آیه 3 و 4 و 5 [↑](#footnote-ref-47)
48. . الکافی- جلد 2- ص 102 [↑](#footnote-ref-48)
49. . الکافی- جلد 2- صفحه 52 [↑](#footnote-ref-49)
50. . سوره انعام- آیه 122 [↑](#footnote-ref-50)
51. . سوره انعام- آیه 122 [↑](#footnote-ref-51)